

## تصحیح یکی از مقالات

می دانید که بهائیان به هیچ مطلبی که در ردّ آنان نوشته شود، علی الخصوص اگر با توهین و تحقیر همراه باشد، جواب نمی گویند. می دانید که این جمع اصول عقاید خویش را همواره به صورت ایجابی و اثباتی ادا می کنند، بی آنکه در مقام مباحثه و مجادله با اشخاص برآیند. از این مطلب نیز آگاهی که هرگاه آثار منتشره در مخالفت با امر بهائی در یک جا گرد آید، کتابخانه ای از آنها می توان پدید آورد، و اگر تنها اسامی این کتب و عناوین این مقالات را تدوین کنند، خود به صورت کتابی در می آید که چندان مختصر نمی تواند بود. آیا این همه سعی و کوشش در هر جهت و از هر قبیل و به هر عنوان، از جانب اشخاص یا احزاب یا ادیان، دلالت بر عظمت و اهمیت این دیانت ندارد؟ نشانه ی زندگی و جنبندگی و اثرگذاری و بارآوری این امر نیست؟ و اگر چنین است اهل بهاء چرا باید از نگارش آنها نارضا باشند؟

در صفحه ی 14 شماره ی 1126 (بیست و نهم مرداد ماه 1352) مجله ی فردوسی، مطلبی آمیخته به اقسام کنایات درج نموده و از این راه رقم دیگری بر جمع ارقام این مطالب افزوده اند. اگر به درج جواب مبادرت می گردد نه به قصد دفاع از این امر است و نه بدان سبب که مجادله ای عنوان شود که اهل بهاء همواره خود را از آن برکنار داشته اند تا مبادا حقایق دین خود را به مباحث لفظی و مطالب جدلی مبدل سازند و به ورطه ی اسکولاستیک که منتهی به جمود و رکود و انشعاب و انقراض ادیان شده است، بیندازند؛ بلکه عرض این مطلب بدان سبب است که اشتباهاتی را که نویسنده در بسیاری از موارد مرتکب شده است یادآور شوند و شأن آن مجله را در حدّ صحّت و دقّت و متانت نگاه دارند، چون کمتر به یاد می آید که این جمع از آن مجله دشنام شنیده یا ستم دیده یا اتهام یافته باشد.

باری حضرت باب از کسی خیر داده بود که خدا می بایست او را پس از وی ظاهر سازد. عنوان «مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ» حاکی از همین شخص است و معنی آن، چنان که پیداست: «کسی که خدا او را آشکار خواهد ساخت». حذف ضمیر «ه» از این عنوان حاکی از این است که نویسنده ی این مطلب کمترین آشنایی با امر بهائی نداشته است و چون از آغاز تا انجام به تأکید و تکرار چندین بار این لفظ را به صورت «مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ» آورده است، احتمال وقوع اشتباه خطی یا چاپی نیز در این مطلب از میان می رود.

در پاراگراف دوم گویی نویسنده را شوق حمایت از جنبش های «نیمه دینی و نیمه اجتماعی» قیل از مشروطه در دل افتاده و از این که امثال ادوارد براون یا ملت او یا دولت او یا عواملی از این قبیل، این جنبش را «به هرز کشانیدند» و البته منظور او این بوده است که آن را به صورت کنونی امر بهائی در آوردند، شکوه رانده است. کسی که چنین می گوید پیداست که مقدمه ای را که به نام ادوارد براون بر کتاب «نقطة الکاف» نوشته اند نخوانده است و یا اگر خوانده باشد چیزی از آن دریافته است، زیرا در این مقدمه نیز شکایت از همین است که چرا می بایست چنین شود و «آن شجاعان پر شور و حرارت و آن از جان گذشتگان بی باک سرکش دوره ی اولی» به صورت «و عاظی ساکن و آرام و مطیع و منقاد بر طبق مسلک بهائیان متأخرین مجسم شوند!» (1)

پس اگر این مقدمه را چنان که نویسنده ی این مطلب تأکید می کند، عوامل استعمار نوشته باشند، به قصد این بوده است که آن «جنبش نیمه مذهبی و نیمه اجتماعی» را به صورتی نگاه دارند که قابل استفاده ی آنان باشد و بهائیان «متأخر» را به سبب «سکون و آرامی و اطاعت و انقیاد» و عدم مداخله در شر و شور و آشوب و دور بودن و برکنار ماندن از سیاست ملامت کنند. بنابراین کسی که مقدمه بر نقطه الکاف نوشته است و کسی که مطلبی در انتقاد این مقدمه بر آن مجله فرستاده است هر دو یک چیز می خواهند، و از این رو معلوم نیست دعوا بر سر چیست؟ و اصلاً این بنده نمی داند که چگونه ممکن است که شخصی واقعاً با مقدمه ای که بر کتاب نقطه الکاف به نام ادوارد براون نگاشته اند آشنا باشد و این نکته بر او مجهول ماند که نویسنده ی این مقدمه را نسبت به بهائیان و افکار و اعمال و اطوار ایشان حسن نظری نبوده است و کسی که مطالب این مقدمه را نادرست می شمارد و نویسنده ی آن را «عامل استعمار» می انگارد باید انصاف دهد و بهائیان را از این سمت بر کنار دارد.

چند بار گفته شد که مقدمه ای به نام ادوارد براون بر کتابی به نام نقطه الکاف نگاشته اند. اجازه ی توضیح مختصری می خواهد تا بر آن مجله اثبات شود که این مقدمه را ادوارد براون نوشته و این «ادعای دانایی ادب فارسی» که نویسنده ی مطلب آن مجله به لحن استهزا در شأن وی نازل کرده است، شخص دیگری است. در شماره های 2 و 3 و 4 سال چهارم مجله ی ایرانشهر مقالاتی در رثای ادوارد براون و به مناسبت وفات او به قلم مرحوم میرزا محمد خان قزوینی نوشته شد و این سلسله مقالات بعداً در جزوه ی دوم کتابی به نام بیست مقاله ی قزوینی انتشار یافت. در صفحه ی 241 همین کتاب به عین عبارت چنین آمده است:

«... کتاب نقطه الکاف، طبع و تصحیح آن به اهتمام یکی از دوستان آن مرحوم است که به ملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و به نام همان مرحوم تمام شود...» این دوست آن مرحوم چه کسی است؟ آسان می توان احتمال داد ولیکن هیچ احتیاجی به احتمال نیست، زیرا سال ها پس از آن مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقاله ای که در وفات مرحوم قزوینی در سال پنجم مجله ی یادگار نوشتند و در رساله ی «وفیات معاصرین» که شخص مرحوم قزوینی نگاشته به نام این «دوست» که مصحح کتاب و مؤلف مقدمه بوده است تصریح نمودند. رجوع به این منابع کاری است که چندان دشوار نیست و لااقل موضوع «اهل ادب کمبریج» را منتفی می کند.

اما خدمت دوستان باید عرض شود که امر بهائی نه «خصوصی» است و نه در «خفاگاه» است. دین عمومی جهانی است که در حال حاضر در 69500 محل از 130 کشور جهان انتشار دارد [1]، و هرگز چیزی را از کسی پنهان نمی سازد. اتباع آن همه جا خود را بدین نام می شناسند و می شناسانند و با تقیه و تظاهر و دروغگویی و ریاکاری خود را در سلک ادیان دیگر جا نمی زنند و چه بسا به سبب همین صراحت و صداقت، از اهل تعصب لطمه ها و صدمه ها می بینند. البته در سیاست مملکت مداخله نمی کنند، اطاعت حکومت را فرو نمی گذارند، به حدودی که به حکم قوانین معین شده باشد محدود می مانند، اگر بدانان اجازه ندهند افراد خود را مجتمع نمی سازند و به تبلیغات و انتشارات نمی پردازند، نه بدین سبب که جبن و خوف و ریب و ریا بر این جمع حکومت کند یا به تقیه و تظاهر و تصنع گرفتار باشند (چون لااقل بر نویسندگان جراید پوشیده نیست که کمتر جمعی تا کنون به این درجه از شهامت و شجاعت، برای حفظ معتقدات خود ثبات ورزیده است، تا این اندازه جور و جفا و محنت و مصیبت دیده و همچنان شکیبا و بردبار و استوار و پایدار مانده است)،

بلکه بدان سبب که اطاعت حکومت و اجتناب از سیاست را جزو اصول معتقدات خود دانسته و همواره بدان پایبند بوده اند. می نویسند: « در این هشتاد صفحه هیچ اشاره ای به زمینه ی سیاسی قضیه نمی کنند.»، حقا می بایست چنین باشد. این مقدمه را در سال 1910 یعنی شصت و سه سال پیش از این نوشته اند و تهمت سیاست را چند سالی بیشتر نیست که بر این جمعیت که شعار آن اجتناب از سیاست است بسته اند. گروه مخالف هر تیری را که در ترکش داشت به سوی این جمع ستم دیده رها کرد. نخست به آیات و اخبار و احادیث استدلال کرد، جوابی به صواب و در کمال ادب و حسن نیت و صحت اعتقاد شنید. نسبت بی دینی و لامذهبی و فسق و فجور داد، کذب این نسبت نظراً و عملاً پدید آمد. ناسزا گفت و ناروا کرد، شکیبایی و بردباری و خوشرفتاری دید. تا آنجا که توانست این سرزمین را به خون بهائیان رنگین کرد، سودی که به دست آورد این بود که رشته ی الفت و محبت را در بین قلوب بهائیان و سرزمین ایران استوارتر سازد و این خاک پاک را که در هر گوشه و کنار خود به این خون های گلگون آغشته بود زیارتگاه بهائیان کند و قبله ی آمال آنان در سراسر جهان سازد. این بود که سرانجام حربه ی نامردان به دست گرفت و به جمعی که اگر فردی از آن به سیاست روی آورد از آن جمع رانده می شود چنین افتزایی بست. یادداشت هایی به نام کینیز دالگوروی پرداختند که نگارنده ی مطلب مجله نیز نامی از آن برده است. در این یادداشت ها کوشیدند تا از زبان سفیر روس بگویند که او به اقتضای سیاست دولت خود این بساط را گسترده و این گروه را به راه انداخته است. اما این یادداشت ها چندان مضحک بود که در همان چند سال اول انتشار، بر دانشمندان مسلمان ایران روشن شد که سراپا دروغ پردازی و واقعه سازی است. مرحوم عباس اقبال آشتیانی درباره ی این یادداشت ها نوشتند:

« در باب داستان کینیز دالگوروی حقیقت مطلب این است که آن به کلی ساختگی و کار بعضی از شیادان است. علاوه بر اینکه وجود چنین سندی را تا این اواخر احدی معترض نشده بوده، آن حاوی اغلاط تاریخی مضحکی است که همان ها صحت آن را به کلی مورد تردید قرار می دهد.»(2)

آقای مجتبی مینوی نوشتند: «... یقین کردم که این یادداشت های منسوب به دالگوروی مجعول است... از روی همین مطلب خلاف واقع و اغلاط تاریخی که در این یادداشت های منسوب به دالگوروی موجود است می توان حکم کرد که تمام آنها مجعول است و این جعل هم باید در ایران شده باشد.»(3) سید احمد کسروی تبریزی که از مخالفان امر بهائی بود در کتابی که در رد این امر نوشته چنین آورده است: « از سه چهار سال پیش نوشته ای به نام کینیز دالگوروی به میان آمده... که کسانی نسخه هایی از آن برداشته به این و آن می فرستند... بی گمان این چیز ساخته ایست و چنانکه به تازگی دانسته شد یک مرد بی مایه ی بلند پروازی که در طهران است و سال ها به شناخته گردانیدن خود می کوشد این را ساخته و از یک راه دزدانه در میان مردم پراکنده...»(4)، و اخیراً آقای ژول یونر فرانسوی در جزو سلسله ی مقالاتی که ترجمه ی فارسی آنها به نام «دلوران گمنام ایران» در ایران انتشار یافت چنین گفت: « کتابی که به اسم خاطرات شاهزاده دالگوروی منتشر شده نه فقط از لحاظ عقلی و منطقی قابل قبول نیست بلکه از لحاظ کرونولوژی (ردیف وقایع تاریخی) غلط است... اهل اطلاع فریب این کتاب مجعول را نمی خورند و همین که چند صفحه از آن خوانند می فهمند که مجعول است.»(5)

آخرین مطلب نویسنده شگفت انگیزتر از همه ی آنهاست. می نویسند که ادوارد براون « با وجود تجربه ی علمی و رفتن به فلسطین اشغال شده توسط جنرال آلنبی و حمایتی که انگلیسی جماعت از من یظهر الله به عمل می آوردند و آن لوح جارج الخامس و... هزاران وابستگی و عامل استعمار بودن این مسلک در تمامی این تحقیقات درجه ی اول و بی غرضانه ی تاریخی خود اصلاً اشاره ای به هیچ کدام از این مسائل ندارد.»

بهائیان در طی دوره ی صد و سی ساله که از تاریخ ظهور دیانت آنان می گذرد در سراسر اقطار و اکناف جهان عدم تعلق به هر گونه سیاستی را با اعمال و افعال و اقوال خود بر همه ی دول و ملل و اقوام و احزاب آشکار کرده اند و احتیاجی به بسط مقال در تبرئه ی خود از شوائب سیاست ندارند، اما این درجه از غفلت را چگونه نادیده بگیرند که کسی که قلم به دست می گیرد تا درباره ی کتابی مطلب بنویسد و آن را در مجله ای مانند مجله ی فردوسی به چاپ رساند، حتی نیم نگاهی به بعضی از اوراق آن کتاب نیندازد و این کلام را آشکارا در صفحه ی 9 آن کتاب نخواند که ادوارد براون در تاریخ 22 شعبان 1307 هجری قمری که تقریباً مطابق 1889 میلادی است به فلسطین رفته و به حضور حضرت بهاءالله تشرّف جسته است و کشور فلسطین در این تاریخ از مستملکات خلافت اسلامی عثمانی بوده و درست بیست و پنج سال به شروع جنگ بین المللی اول که منجر به اشغال فلسطین از طرف انگلیسی ها شد باقی مانده و جرج پنجم نیز اقلتاً بیست سال بعد از آن یعنی در سال 1910 میلادی به سلطنت رسیده است. بنابراین رفتن ادوارد براون به فلسطین و دیدار او از حضرت بهاءالله کجا و فلسطین اشغال شده از طرف ژنرال آلنبی کجا؟ آیا با این همه دقت و بصیرت و علم و اطلاع می توان درباره ی جمعیتی مطلب نگاشت و ادّعیای درست نویسی و راست گویی داشت؟

اما آنجا که در پایان کلام خود نوشته اند که خواندن کتاب نقطة الکاف را به هیچ کسی توصیه نمی کنم، در جوابشان باید گفت که «جانا سخن از زبان ما می گویی»، زیرا که بهائیان سالیان دراز است که این کتاب را مجعول و منحرف می دانند و مقدّمه ی آن را مجموعه ای از مطالب ناصواب می شمارند که به قصد مخالفت با امر بهائی نگاشته و بنا بر ملاحظاتی آن را به نام ادوارد براون منتشر داشته اند.

امیدواریم که ارباب جراید با بذل دقت در صحّت مطالبی که برای طبع و نشر بدان ها عرضه می کنند و از کثرت انتشار آنها برای اشاعه ی بعضی از اغراض بهره می جویند، وزن علمی و وقار ادبی مجله خود را همواره محفوظ دارند.

11 شهریور ماه 52

زیر نویس ها:

- (1)- صفحه ی 68 از مقدّمه ی نقطة الکاف.
- (2)- مجله ی یادگار، سال پنجم، شماره ی 8 و 9 (فروردین و اردیبهشت 1328)، صفحه ی 148.
- (3)- مجله ی راهنمای کتاب، سال ششم، شماره ی 1 و 2 (فروردین و اردیبهشت 1342)، صفحه ی 23.

(4)- کتاب «بهائی گری»، صفحه ی 70، چاپ سال 1322 طهران.

(5)- مجله ی خواندنی ها، سال سی و یکم، شماره ی 80، صفحات 41 و 42.

یادداشت ها:

[1]- تعداد نقاطی که بهائیان در آن مستقرند تا تاریخ نوروز 1992 به 116550 نقطه بالغ شده است.

منبع: دکتر داوودی تهیه و تنظیم وحید رفتی صفحه 225

[www.Vaselan.org]

www.Vaselan.org